يادداشت; شرح کلمات زينب کبري (س)؛ \"تجلي خدا در کلمه\"

فريبا علاسوند

حادثه کربلا به وسعت زمين پهناور و به طول زمان انبساط تاريخي دارد.[1] رخدادي که به تدريج بر مردم سرزمين‌هاي مختلف اثر گذاشته و هر سال بر عمق معرفت انساني راجع به آن افروده شده است. گريه‌کنندکان بر مصيبت‌هاي سالار شهيدان همواره بيشتر شده و از سوزناکي ناله‌ها کاسته نشده است. عاشورا مانند زخمي بر سينه تاريخ است که هر سال سرباز کرده، بيشتر شکافته مي‌شود.

يکي از رموز ماندگاري اين حادثه کوشش‌هاي بي‌وقفه بانوي کربلا زينب کبري (س) است. اگر کوشش‌هاي آن بانو را هرمي فرض کنيم، قله‌ آن، گفتار آتشين، بيان پر‌استدلال و منطق استوار بانو بود. در واقع «زبان» و کلمه تنها سلاح اسيران بود که تمام حادثه و ابعاد بزرگ آن را مي‌توانست حفاظت کرده، ماندگار نمايد. کلمات زينب کبري معرفت افزود، احساسات را تعالي بخشيد، حرارت و شور آفريد و عاشوراي ناب و خالص را پايدار کرد، بي‌پيرايه، بي‌خرافه و بي‌تفريط. بنابراين کلمه را نمي‌توان دست‌کم گرفت اگر روزي بتواند حادثه‌اي چنان بزرگ را پايايي و پويايي بخشد، حادثه‌اي که مي‌خواهد به جامعه مرده و بي‌تکاپو حيات و حرکت ارزاني کند[2] و حال که اين اتفاق به مدد خطابه‌هاي اهل البيت (ع) صورت گرفته شناخت اين کلمات بر ما لازم است. کلماتي که به سان يک آينه قدي در مقابل عاشورا نهاد شده‌اند. به همين منظور درصدد برآمديم از اين ميان سخنان بانو را که در سه مقطع بيان شده‌اند مطرح ساخته و به قدر توان تبيين نماييم. بانو در سه جا کلمات و گفتارهاي ماندگاري بر جاي نهادند. خطبه‌اي در ميدان کوفه[3] ،گفتگويي با عبيدالله امير کوفه [4]و خطبه‌اي در شام[5].

خطبه‌ کوفه[6]:

جذلم بن ستير راوي خطبه در نقل شيخ مفيد مي‌گويد: «روزي که امام سجاد (ع) همراه با زنان از کربلا بازمي‌گشتند به کوفه رسيدم. سپاه دشمن، اسراء را احاطه کرده بود. مردم براي تماشاي اسراء از منازل خود خارج شده بودند، اما زماني که ديدند آنها بر شتر‌هاي بي‌جهاز سوار شده بودند زنان کوفي به گريه و زاري پرداختند. شنيدم امام سجاد با صدايي بس ضعيف، در حالي‌که بيماري، حضرتش را لاغر ساخته، بند و زنجير در گردن مبارکش بسته شده و دست‌هاي مبارکش به گردن آويخته بودند، فرمود: هان! اين زنان مي‌گريند و بر ما ندبه مي‌خوانند پس چه کسي ما را به قتل رسانيد؟ و زينب، دختر علي (ع)، و براستي که هرگز زني با شرم و آزرم، سخنورتر از او نديده بودم گويي از زبان امير‌المؤمنين سخن مي‌گفت. او را ديدم که بسوي مردم اشاره فرمود: «ساکت شويد». در حال، تمام نفس‌ها خاموش و همه‌ صداها فرو نشست؛ سپس فرمود:

«الحمدلله و الصلاة علي ابي رسول الله بعد يا اهل الکوفه و يا اهل الختل و الخذل فلا رَقأَت العَبْرةُ و لا هَدَأَت الرَّنَة فما مثلکم الاّ کالّتي نَقَضَتْ غزلها مِن بعد قوةِ اَنْکاثاً تتخذون ايمانکم دخلا بينکم اَلاّ و هل فيکم الاّ الصَلِف النَّطِف و الصدرُ الشَنِف؟ خَواروُن في اللقاء عاجزون عن الاعداء ناکثون للبيعة مُضَيعّون للذمه فبئس ما قَدَمَتْ لَکُم انفسکم ان سَخِطُ الله علکيم و في العذاب انتم خالدون»

الختل و الخذل: ختل به معناي خدعه و فريبکاري است و گاهي به معناي طلب و ترجيح دنيا بر آخرت است.[7] خذل به معناي ترک ياري و فرياد‌رسي است.[8]

الصَلف:[9] صلِف به معناي اغراق‌گو و مدعي‌اي است که مي‌گويد ولي عمل نمي‌کند.

الصدر الشنف: سينه بغض‌آلود[10]

ترجمه: سپاس از آن خداست و درود بر پدرم رسول خدا (ص) اما بعد اي کوفيان! اي نيرنگ‌بازان و اي خودداري کنندگان از ياري! اشکتان خشک و ناله و فريادتان خاموش مباد! داستان شما نيست جز بمانند «آن زني که رشته خود را پس از محکم بافتن مي‌گشود، شما سوگند‌هاي خود را سبب مکر و خيانت ميان خودتان قرار داده‌ايد. آيا در ميان شما جز مردمي چاپلوس و ننگ‌آور و کينه‌توز که در ميان نبرد، بزدل، و در برابر دشمنان زبون‌اند، مردمي پيمان‌شکن و بي‌وفايند پيدا مي‌شود؟ راستي که چه پيشکش زشتي با دست‌هاي خود براي خويشتن فرستاد‌يد که آن خشم خدا بر شماست و در عذاب دوزخ جاودان خواهيد بود.

الحمدلله:

ستايش خداوند، در ابتداي خطبه‌ها نه تنها يک رسم در سخنوري، بلکه حاکي از نوع بينش خاندان پيامبر(ص) به هستي است. بررسي خطبه‌ها نشان مي‌دهد آنها در خطير‌ترين لحظات و غم‌گداز‌ترين شرايط، از شکر و ستايش حضرت احديت فرو‌گذار نبودند. ستايش و شکر خداوند در سختي و گشايش، رفتار انسان عارفي است که همه رخداد‌ها، شدن‌ها و نشدن‌ها در دنيا را در چهار‌چوب مشيت الهي و در راستاي اراده او مي‌داند. اراده‌اي که همواره، دير يا زود به غلبه حق منجر مي‌شود. قرآن کريم با آياتي نظير «کتب الله لا غلبن انا و رسلي»[11] «واصبر انّ العاقبه للمتقين»[12] «کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله»[13] «ان الله يدافع عن الذين امنوا»[14] اين باور را ايجاد مي‌کند که انسان مؤمن هراسي از حوادث روزگار ندارد. تمام رخداد‌هاي به ظاهر غم‌انگيز، جلوه‌اي از اراده خداوند است که انسان مؤمن برخلاف ديگران اين اراده را پيشاپيش در باطن حادثه مي‌بيند. پس در همه حال شاکر و ستايشگر است. شکر براي آدميان وارسته نه زاييده تسليم در برابر حادثه‌‌اي گريز‌ناپذير، بلکه يک کنش و عمل جوانحي است که نعمت‌ها رامي‌افزايد.[15]حوادث بزرگي مانند کربلا در اثر شکر واقعي که در دل و بر زبان خاندان عصمت جاري بود همواره زاينده و منافع آن رو به گسترش بوده است.

والصلاة علي ابي رسول الله (ص)

خطبه‌خوانان بزرگ کربلا، در طول سفر مي‌کوشيدند خويشاوندي خود با رسول الله (ص) را که مورد احترام همه مسلمانان بود بنمايانند. اين کار درباره شهري مانند کوفه که 20 سال قبل ميزبان حکومت علي مرتضي(ع) بود، يک تذکر و براي مردمي مانند اهل شام يک آموزش بود. حضرت زينب در اين عبارت، اين خويشاوندي را بيان کرده و با استفاده از واژه «اب» به جاي «جد» نزديک‌تر بودن و صميميت اين خويشاوندي را بيشتر نشان داد. در نتيجه مردم بيشتر در شرمندگي از رفتار خود فرو رفتند.

خطبه، آهنگي صريح و سريع دارد و بانو به سرعت مردم کوفه را مورد خطاب قرار مي‌دهد. لحن حضرت هم از ناراحتي عميق وي‌ از مردم کوفه حکايت مي‌کند:

اما بعد يا اهل الکوفه و يا اهل الختل و الخذل

حضرت، مردم کوفه را مردمي خدعه‌باز مي‌خواند که ياري حق را رها مي‌سازند. استفاده از کلمه «اهل» براي اشاره به اين است که مردم کوفه همواره از ياري حق سرباز زده و نيرنگ، روش و سيره آنها بود. اغراق‌گويي، وعده زياد و کينه‌توزي اوصافي‌اند که حضرت در آنها مي‌شمرد. اوصافي که اگر در هر جامعه‌اي پيدا شوند حق تنها خواهد ماند. در کوفه کساني بودند که امير‌مؤمنان (ع) بر پايه احکام شريعت و عدالت، از زياده‌خواهي آنها جلوگيري کرده بود. آنها نيز عدالت حضرت امير (ع) را تاب نياوردند. جامعه‌اي که برخي مردانشان در ستيز حق و باطل کشته شدند و به ناداني، دروغي را باور کرده بودند که بر اساس آن، حضرت علي (ع) جنگ‌افروز معرفي شده بود. پس علي (ع) با جامعه‌‌اي روبه‌رو بود که در صلح و عدالت، او را و در جنگ، شهادت و حق‌گرايي او را برنتابيد و معناي رفتار او را درک نکرد. حاصل چنين جامعه‌اي سينه‌هاي کنيه‌آلود است.

روش اين مردم در دوستي و دشمني روشي نادرست بود که طبعاً به کوتاهي در راه دين مي‌انجاميد. آنها نسبت به دوستان پيمان‌شکن و بي‌وفا و در مقابل دشمنان، ترسو و عاجز بودند. بديهي است که اين مردم براي دشمن، فرصت و براي دوستان تهديد و مايه ترسند.

بانو اين مردم را به شريطه تشبيه مي‌کند؛ زني که قرآن درباره او مي‌فرمايد: کسي که رشته خود را پس از محکم بافتن مي‌گشود.[16] اين عبارت حاکي از بيهودگي ايمان و گزاف بودن ادعاهاي مردم کوفي است.

اتبکون؟ اي والله فابکوا کثيرا و اضحکوا قليلاً فلقد خزتم بعارها و شنارها و لن تغسلوا دنسها عنکم ابداً

شنار: يعني زشت‌ترين عيب و ننگ، آنچه که به زشتي مشهور و معلوم است.[17]

آيا مي‌گرييد؟ آري، به‌خدا سوگند، بسيار بگرييد و کم بخنديد، همانا که شما به ننگ و رسوايي آن دست يافتيد و هرگز نتوانيد پليدي آشکار آن را از خويش بزداييد.

حضرت در اين عبارت شکل ديگري از شادي و غم نشان مي‌دهد. اگر انسان کار نادرستي به بار آورد که داراي آثاري دراز دامن بوده و ابعاد گسترده‌اي داشته باشد بايد براي چنين سنتي که نهاده غمناک‌تر باشد. گاهي بعضي معاصي تا ابد پيامد‌هاي سوء دارند پس تا ابد گنهکار تاوان مي‌دهد. تنها نهادن امام و مشارکت در کشتن او، از اين دست معاصي است. بانو دو چهره براي اين حادثه مي‌شمارد. يک چهره‌، آن را به‌گونه‌اي مي‌نماياند که از هر سو مصيبت‌هايش گسترده شده‌اند. اما اين حالت چهره ديگري هم دارد که در خطابه بانو، مقدم شده است:

فسليل خاتم الرسالة و سيد شباب اهل الجنة و ملاذ خيرتکم و مفزع نارلتکم و امارة محجتکم و مدرجة حجتکم خذلتم و له فَتَلْتُم؟ الاساء ما تزرون فتسعاً و نکساً فلقد خاب السعي و تربت الايدي و خسرت الصفقة و بُؤْتُم بغضَبِ من الله و ضُرِبَتْ عليکم الذلّة و المسکنة

فتعساً و نکساً: اين تعساً به معناي انحطاط و هلاک[18] و نکساً به معناي سر‌افکنده بودن و واژگون شدن[19] است.

«آيا زاده ختم رسولان و سرور جوانان بهشتي و پناه خوبانتان و پناهگاه گرفتاريتان و نشانه راهتان و راه پهناور دليلتان را ترک ياري گفتيد و براي او بهم بافتيد؟ هان چه بد بار سنگيني از گناه بر دوش کشيديد پس هلاکت و سرنگوني بر شما، راستي که کوشش‌ها به نوميدي رسيد و دست‌ها به خاک نشست و سودها به زيان انجاميد و به خشمي از جانب خدا بازگشتيد و مهر خواري و فقر بر شما نهاده شد».

عبارات بالا به روشني از جنبه‌هاي واقعي حادثه‌اي پرده برمي‌دارد که مردم ظاهر بين فقط آن را مجموعه‌اي از اتفاقاتي مي‌بينند که ميان يک طلوع و غروب خورشيد رخ داده و تمام گشته‌اند. بانو حقيقت واقعه را با توجه به مراتب فهم و درک مخاطبان چنين مي‌شکافد:

اول: کسي که به دست امت مسلمان کشته شد، فرزند آخرين پيامبر است. ميان او و خاتم پيامبران صلوات الله عليه و آله يک واسطه وجود دارد (آن هم واسطه‌‌اي که خود، سرور زنان بهشتي و روح پيامبر است).[20] آخرين پيامبر، آخرين درگاه زمين به روي وحي است. اگر پس از او پيامبري نيست مردم بايد در تکريم او بکوشند و تکريم فرزند، تکريم پدر است.[21]

دوم: حسين (ع) سرور جوانان بهشتي است. استناد به اين روايت، موجب برگشت حافظه تاريخ است. از مشهور‌ترين احاديث نبوي در حق حسنين (ع) همين روايت است. حسن انتخاب بانو از اين فقره پديدار است.

سوم: او پناهگاه خوبان است. انسان‌هاي با تقوا، وظيفه‌هاي اختصاصي در جامعه اسلامي برعهده دارند. جلوگيري از شيوع منکرات، الهام‌بخشي به جريان حق و الگو‌سازي براي آحاد جامعه از وظايف انسان‌هاي با تقوا است. انسان‌هاي باتقوا نيز خود نيازمند تجديد نيروي معنوي، افزايش دانش و تقويت اراده هستند تا پويايي عناصر معنوي و جامعه را حفظ نمايند. در عبارت فوق، بانو بر نکته‌اي دست مي‌گذارند که کمتر کسي در شناخت آثار امام معصوم، به آن انديشيده است. حضرت مي‌فرمايند يکي از ثمرات امام معصوم براي خوبان اين است که آنها به امامشان پناه مي‌برند. امام نيز بر معنويت و دانش آنها مي‌افزايد، وجود و فعليت‌هاي آنها را ارتقا مي‌بخشد و از دلسردي آنها جلو‌گيري مي‌کند. امام همان مأوي و خانه‌اي است که خداوند در قرآن کريم توصيف کرده است. «في بيوت اذن الله ان ترفع و يذکر فيها اسمه»[22] بنابراين استفاده‌هاي خوبتر‌ها از امام معصوم (ع) استفاده‌ متفاوتي است؛ چرا که آنها از مراتب خاصي از وجود امام بهره‌برداري مي‌کنند که ديگران به آن ساحت راه نمي‌يابند.

چهارم: امام پناهگاه گرفتاران است. از فيوضات امام براي جامعه آن است که مردم در گرفتاري‌ها به آنها پناه مي‌برند. از سويي مشکلات بخش جدايي‌ناپذير زندگي انساني است و از سوي ديگر امام مظهر اسماء و صفات الهي و خزانه‌دار خداوند است. دعايش مستجاب و لطف بي‌کرانش شامل حال همه انسان‌هاست.[23] پس بهترين پناه براي گرفتاران، امام است. گفتني است گاهي مشکلات، علمي‌اند. قطعاً امام با علم سرشار و بي‌خطايش بهترين ملجأ و جايگاه حل مسائل علمي است.

پنجم: امام نشانه راه است. راه دين در قرآن معرفي شده است. اذهان سالم و دل‌هاي پاک اين راه را مي‌شناسند ولي همواره عده‌اي هستند که در دل‌هاي آنها گمراهي است. گمراهاني که از متشابهات قرآن تبعيت مي‌کنند. کساني که همواره کلمات را بر معاني‌اي حمل مي‌کنند که بتوانند از خلال آن، رفتار ناشايست خود را توجيه نمايند. امير‌مومنان (ع) در کساني که از آيات قرآن به سود خودشان سوء استفاه مي‌کردند، فرمودند قرآن وجوه مختلفي در معنا برمي‌تابد.[24] امام به عنوان تجسم آيات قرآن، تجلي قابل رؤيت و مجمع قرآن و سنت است. ترازي است که همه افراط‌ها و تفريط‌ها با سنجه‌هاي عمل او مي‌توانند خود را به اعتدال برسانند. علم بي‌خطا و عمل معصومانه او هيچ ترديدي براي رهرو باقي نمي‌گذارد که با اعتماد کامل از هر جاي مسير خود را به او برساند.

ششم: امام راه پهناور است. تعبير پهناوري راه، با عبارت‌هاي ديگري نيز در روايات متعدد ذکر شده است. وسعت اين راه، ناشي از انبساط وجود امام است. محبت امام به دوستان، مدارا با دشمنان، صبر در مقابل ناجوانمردي‌ها، صبوري در مقابل شماتت‌ها، پذيرش توبه‌کاران، رسيدگي به فقراء، رحم به ايتام ... از وسعت اين راه سرچشمه مي‌گيرد. به عبارت ديگر بر سر سفره کرامت، خلق و دانش امام براي هر کسي بهره‌اي است.

سپس بانو، منطق و عقلانيت اين مردم را محاکمه مي‌کند، آيا کساني که بدانند امام براي آنها اين همه منافع دارد «براي کشتن و خذلان او بازو به بازوي يکديگر مي‌دهند»؟!

اما چهره ديگر

روايت ديگر حادثه، آنقدر جانسوز است که اگر اراده الهي نبود شيرازه خلقت از هم مي‌پاشيد. خداوند تنها حقيقتي است که محل حوادث قرار نمي‌گيرد، اما همه عالم غير از حضرت احديت در تلاطم حاصل از واقعه عاشورا‌يند.

زينب کبري با استفاده از تمام ظرفيت گفتار و کلمات، عمق تأثير را بيان مي‌دارد:

ويلکم اتدرون اي کبد لمحمد فريتم؟ و اي دم سفکتم و اَي کريمة له اَصَبْتُم؟ لقد جئتم شيأ اداً تکاد السموات يَتَفَطَّرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هَدَّاً لقد اَتَيَتُم بها خرقأ شوقأ طلاعَ الارض و السماء اَفَعجبتُم اَنْ قَطرتِ السماء دما؟ و لعذاب الاخرة اَخزي فلا يستخفنکم المَهْل فانه لا يَحْفِزُهُ البدار و لا يخاف عليه فَوْت النار کلاّ ان ربک لبالمرصاد.

خرقاء شوقاء: به معناي چيزي است که پاره پاره شده است.[25] کنايه از ارزش باختن، خرقاء به پيمان‌شکني نيز ترجمه شده است.[26] خرقاء شوقاء مي‌تواند به معناي کاري عجيب و بي‌خردانه باشد.

واي بر شما آيا مي‌دانيد چه جگري از رسول خدا بريديد؟ و چه خوني از او ريختيد؟ و چه عضو محترمي را از آن حضرت برگرفتيد؟ راستي کار زشتي مرتکب شديد که نزديک است آسمان‌ها از آن بشکافد و زمين دهان باز کند و کوه‌ها پاره پاره به روي زمين ريزد. همانا اين عمل را به گونه‌اي بي‌ارزش و عجيب و پيمان‌شکنانه به بار آورديد که فضاي زمين و آسمان را از قبح آن پر کرديد. آيا شگفت‌زده مي‌شويد اگر آسمان خون ببارد؟ حقا که عذاب آخرت خوارکننده‌تر است. پس اين مهلت زود‌گذر، حلم شما را نربايد که هيچگاه خشم و غضب، خدا را به شتاب نيندازد و بيم از دست رفتن خونخواهي و انتقام بر او نرود. چنين نيست؛ همانا پروردگار تو در کمين‌گاه است.»

نکته‌ لطيفي که در کلام بانو وجود دارد آن است که کشته شدن سيد‌الشهداء (ع) را با پاره کردن جگر رسول‌الله (ع) و ريختن خون او يکي دانسته، نام رسول الله را به جاي نام حسين (ع) مي‌برد. به نظر مي‌رسد اين تعبير فراتر از يک تعبير عاطفي است. درست است که خود فرموده‌اند: «اولادنا اکبادنا»، اما زينب کبري در اين تعبير پرده از سرّي برمي‌دارد که روايت نبوي «حسين مني و انا من حسين» [27] پيشتر به آن اشاره کرده بود.

اگرچه تمام معصومان از يک نور و همه جلوه‌هاي رسول خدايند[28] اما در اين ميان حضرت سيد‌الشهداء موقعيتي ممتاز دارد که خدا و رسول او بر آن آگاه‌ترند. حقيقت سبط اصغر، حسين (ع)، نوري است که رسول الله در چهره علي‌اکبر او پديدار شد[29] و از نسل علي اوسط او يعني امام سجاد، سلاله رسول الله (ص) پا گرفت؛ سلاله‌اي که حلقه پاياني‌اش‌ کسي است که نامش نام رسول الله (ص) و کنيه‌اش کنيه اوست. کسي که خاتم اوصياء است، همچنان‌که جدش ختم انبياء بود. خاتمي که تمام اديان به دست او به غايت مي‌رسند همان‌گونه که تمام اديان با فرو‌آمدن شريعت جدش، کمال يافتند.

در عبارات بعد، که گوياي قلب شرربار بانو است، حضرت با تمام ظرفيت کلمه، عمق اين روي فاجعه را بيان کرده و به آيات الهي براي بيان حادثه استناد جسته‌اند. در اسناد تاريخي آمده است تا کلام بانو پايان گرفت امام سجاد (ع) فرمود: «عمه جان الحمد‌لله شما دانشمندي معلم ناديده و فهيمي هستي که کسي به او دانشي را آموزش نداده و تلقين نکرده است. آنچه فرمود‌ي (براي اين مردم و آگاهي‌شان) کافي است.» راوي مي‌گويد پس از خاتمه کلام، مردم را ديدم که حيران و گريان بودند؛ حيران به‌خاطر آگاهي از اصل واقعه و هزار توي اين حادثه و گريان به‌خاطر ناديده گرفتن حسب و نسب سيد‌الشهداء و خاندان نبوت. روشن است اين گريه با گريه قبل از خطابه حضرت تفاوت دارد. اين گريه، گريه از روي فهم و شناخت واقعيت است که مرهون روشنگري بانو است.

گفتگوي بانو با عبيدالله:

مکالمه‌اي که ميان حضرت زينب (س) و عبيد الله صورت گرفت به‌وضوح آرامش خاطر زينب کبري (س) و کوشش بي‌نتيجه و عاجزانه عبيدالله را براي مخفي ساختن و تخريب حقيقت نشان مي‌دهد. آرامش خاطر بانو ناشي از نگاه هستي‌شناسانه به حوادث، ديدگاه آينده‌نگر و بصيرت نافذ حضرتش بود که تا وراي رخداد‌ها را مي‌کاويد. تلاش عبيدالله نيز از قصور فهم او نسبت به حقيقت منبسط امام، اراده‌ الهي و سنت‌‌هاي خداوند است. اين مفاهيم را در گفتگوي مذکور، معلوم مي‌نماييم.

عبيدالله در اولين قدم با ورود پر از تبختر و به دور از هر گونه ناتواني و شکست؛ قافيه را باخت. براي همين و از پس جبران، عبيدالله گفت: الحمدلله الذي فضحکم و اکذب احدوثتکم؟ « شکر خداي را که رسوايتان ساخت و گفته‌هايتان را تکذيب کرد.»

عبيدالله کوشيد حادثه را به اراده مستقيم الهي نسبت داده و با اين کار رنگي از قداست به آن ببخشد. علاوه بر آنکه وي رسواسازي و تکذيب را به عنوان دو نتيجه‌ حادثه کربلا شمرد که گريبان اهل بيت (ع) را گرفته است.

زينب کبري (س) فرمود: انما يفتضح الفاجر و يکذب الفاسق و هو غيرنا

در اين عبارت عقيله‌ هاشميان معارف ديني را بازخواني مي‌نمايد. فجور به معناي گناه علني است و فسق به معناي خروج از طاعت و جايگاه است.[30] در عربي به خروج رطب از پوسته‌اش به فسقت الرطبة تعبير مي‌شود.[31] در اين عبارت حضرت يک رابطه منطقي و قابل پيش‌بيني بيان شده است و آن رسوايي از پيامد‌هاي گناه علني است. همچنين انساني که از جايگاه اصلي خود خارج شود براي حفظ موقعيت‌هاي جديد و کاذب خود ناچار است دروغ بگويد. بنابراين حضرت زينب مي‌فرمايد منحصراً، فاجر رسوا شده و فاسق است که دروغ مي‌گويد. سپس با بيان اين رابطه منطقي به واقعيتي اشاره فرمود که احدي در دارالاماره نمي‌توانست آن را انکار نمايد: «هو غيرنا». همه باور داشتند که خاندان رسول الله (ص) اهل فسق و فجور نيستند.

در نقل ديگري قبل از عبارت فوق اين جمله آمده است:

الحمد‌الله الذي اکرمنا بمحمد (ص) و طهرنا تطهيراً

اين عبارت، کلامي نيرومند است که چهره‌ مشروعيت را از جبهه باطل به وضوح کنار زد. اين پاسخ‌ حاوي دو بخش است. اول آنکه خانداني که در کلام عبيدالله تکذيب شدند، مفتخر به نزديک‌ترين خويشاوندي با رسول خدايند. اين انتساب با هر معياري که سنجيده شود، مايه شرافت است. نکته دوم هم اين است که اين خاندان معصوم و مطهر‌ند. پس خداوند هم شرافت نسبي به آنان بخشيد و هم شرافت ذاتي. مردمي که سوابق آيه تطهير را مي‌شناختند با اين تعبير به خود آمدند و عبيدالله ابداً نمي‌توانست اين دو معنا را انکار نمايد.

در گام بعد عبيدالله با اسناد قتل سيد‌‌الشهداء به خداوند، سعي کرد جنايت خود را به قضاي الهي اسناد داده و با اين کار، اول آن را طبيعي نشان دهد و سپس از آن قبح‌زدايي کند. اين گام نيز نافرجام ماند. حضرت زينب (س) با بيان تعابير بلند، جنبه‌‌هاي مختلف فاعليت و تأثير‌گذاري خداوند در رخداد‌ها را تفکيک و تحليل نمود. براي آگاهي از ارزش سخن حضرت توضيحي چند، ضروري است. در نظام اعتقادي اسلام، خداوند تنها مؤثر اصيل و مستقل در اين عالم است. اراده و مشيت او مطلق و نامحدود است و اراده موجودات ديگر مقيد به اراده اوست. به عبارت ديگر، اراده و خواست همه موجودات در طول اراده و خواست خداوند است «و ما تشاوون الاّ ان يشاء الله»[32]

معناي طوليت اراده‌ها اين است که خداوند هر آنچه را بخواهد انجام مي‌دهد ولي هر موجود مريد ديگري در صورتي اراده‌اش تأثير مي‌کند که خداوند اين اراده را باطل نفرمايد. خداوند گاهي مستقيم و گاهي به‌وسيله اسباب، ممکن است اراده‌هاي ديگر موجودات را باطل نمايد. اين اسباب گاهي به صورت اعجاز ظاهر شده‌اند و گاهي به صورت عادي و در قالب بروز موانع و مشکلاتي که اراده را بي‌تأثير مي‌نمايد. گاهي نيز با ياري دادن و برکت بخشيدن، اراده‌هايي را تقويت مي‌نمايد.

بنابراين خداوند اراده کرده که هر انساني بتواند اراده و انتخاب کند پس مراد هر کس مستقيماً محصول اراده خود اوست. در عين حال اراده هيچ کس مطلق و نامحدود نيست. آنگاه از آنجايي که خداوند خير محض است نيروهاي خير مانند توفيقات و امداد‌هاي الهي را به ياري اراده‌ها خير مي‌فرستد ولي همو اراده‌‌هاي شر را به نتيجه‌هاي پايدار نمي‌رساند:

کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله[33]

براي همين قرآن کريم مي‌فرمايد: ما اصابک من حسنةٍ فَمِنَ الله و ما اصابک من سيئة فمن نفسک.[34]

نکته ديگر اينکه آنچه در اين عالم انجام مي‌گيرد ظاهر و باطني دارد. اراده خير و فعل خير و نيت خالص همواره پر نتيجه و پيروز است؛ اگر چه در ظاهر اين پيروزي معلوم نباشد و در کوتاه مدت نتايج آن به چشم نيايد. اراده شر همواره شکست خورده است اگر چه در ظاهر کامروا به نظر آيد. پيروزي نيات خالص و رفتار‌هاي ايماني جزو وعده‌هاي الهي و مؤيَّد به اراده مستقيم و غير‌مستقيم خداوند است؛ اراده‌اي که نامحدود است. پس اين پيروزي قطعي است. با اين توضيح عبارت حضرت زينب (س) را دنبال مي‌کنيم که فرمود:

ما رأيت الاّ جميلا هولاء قوم کتب الله عليهم القتل فَبَرزوا الي مضاجعهم

من نديدم مگر زيبايي را، آنان گروهي بودند که خدا شهادت را برايشان رقم زد پس به سوي خوابگاهايشان شتافتند.

حضرت زينب کبري (س) از چهره دروني و باطن عمل سخن مي‌گويد از شهادت در راه خداوند و ايثار بي‌مانندي که شهداي کربلا در راه خدا انجام دادند. در اين حادثه جانفشاني، ايثار، گذشت، صبر، مدارا، رضا، تسليم، غيرت، عفت، حجاب، رحم و مروت، خضوع و فروتني، توبه و انابه و نماز خالص وجود داشت که همه اين ارزش‌هاي متعالي در راستاي اراده خداوند بودند. طبعاً تمام اينها بجز زيبايي و مکارم اخلاق نيستند. اين چهره همان است که مي‌توان به خداوند اسنادش داد؛ ولي چهره ديگر که قتل بهترين بندگان خداوند، تشنه کشتن و تشنه نهادن، طفل معصوم را در اوج عطش کشتن، دختران معصوم را ترساندن و مقنعه از سر آنها برداشتن، اهانت کردن، ظالمانه بر بدن‌هاي محترم اسب تاختن، دل‌هاي پاک را شکستن و شماتت نمودن، داغ جوان بر دل پدر و مادر نهادن و داغ پدر و برادر بر دل فرزند و خواهر کوفتن ... اين چهره آن چهره‌اي است که جلوي چشم هر انساني رخ داد که البته محصول مستقيم اراده‌هاي بشر است.

حضرت زينب کبري (س) با تفکيک اين دو، سهم خداوند از کربلا را معلوم نمود.

خطبه شام

فقامت زينب بنت علي بن ابيطالب: فقالت: «الحمد الله رب العالمين و صلي الله علي رسوله و آله اجمعين صدق الله سبحانه کذلک يقول: ثم کان عاقبه الذين اساؤوا السوآ ان کذّبوا بآيات الله و کانوا بها يستهزؤون»

مطالعه دقيق و پيوسته تاريخ حوادث شهادت و اسارت آل الله آدمي را به معناي کنش‌ها و واکنش‌هاي حضرت زينب نزديک مي‌کند. در مجلس شام پيشاروي اسرا، يزيد ملعون به سر مبارک حضرت جسارت نمود و سپس اشعاري خواند که در آن اشعار ضمن تبريک به خودش بابت جنايت به بار آمده، اصل پيغامبري و دين وحياني را انکار نمود.[35]

برآشفتگي زينب کبري (س) از آن حرکت و اين گفته او را واداشت که واکنشي به موقع نشان دهد. ايستادن در مجلس و ارائه خطبه‌اي کوتاه و قرائت آيه‌اي که دقيقاً مفسر وضعيت حاکم و رفتار اوست، شرايط کوبنده‌اي را بر عليه دستگاه و حکومت ايجاد نمود.

صدق الله سبحانه کذلک يقول ثم کان عاقبة الدين اساؤوا السوآي ان کذبوا بآيات الله.

به طور معمول تعبير «صدق الله» در پايان قرائت آيه يا سوره ذکر مي‌شود اما در اين عبارت حضرت آن را پيش‌درآمد قرائت آيه قرار داد. اين تصديق معجّل علاوه بر آنکه حاوي تأکيد است، تعبير نيرومندي براي شناسايي مجرم و تطبيق آيه بر يزيد ايجاد کرده است. آيه شريفه، عاقبت کساني را بازگو مي‌کند که گناه بر گناه انبار کرده و توفيق توبه نيافته‌اند. اين عاقبت، تکذيب و استهزاء آيات الهي است. زينب کبري (س) در واقع با قرائت آيه مذکور علت تکذيب و دشمني يزيد را بيان کرده است. استدلال به اين آيه، ارائه گواه صدقي بر گناه آلودگي يزيد است.

اَظَنَنْتَ يا يزد حيث اَخَذْتَ علينا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساري اَنّ بنا علي الله هواناً و بک عليه کرامة و ان ذلک لعظم خطرک عنده فسمعت بانفک و نظرت في عطفک جدلان مسروراً

اي يزيد! آيا گمان کردي که چون راه‌هاي زمين و آسمان را بر ما تنگ کردي و ما را مانند اسيران گرداندي، ما را نزد خداوند خوار کرده و براي خود کرامت افزودي و اين به خاطر بزرگي مقام تو نزد خداست و به اين خاطر بر خود مي‌بالي و ناز مي‌کني فرحناک و بسي خرم؟

عبارت فوق اگر چه شرح ماجراي اسارت است ولي بيان گويايي از ضعف دستگاه حاکم در مقابله با جريان قوي و مقتدر اهل بيت است. اگر حاکمي با تمام امکانات و قواي خود عده‌اي که اکثرشان زنان شوهر از دست داده‌اند با غل و زنجير و گروه بزرگي از سربازان محصور کرده و تمام راه‌هاي نجات را بر آنها بسته باشد، به هيچ روي قدرت خود را به نمايش ننهاده بلکه ضعف خود را اين‌چنين پنهان نموده است.

از آنجايي که يزيد در مقام خلافت مسلمين و به عنوان کنترل شورشي عليه حکومت اسلامي چنين حرکتي انجام داده، زينب کبري در همين لحظه از رفتار او قداست‌زدايي مي‌کند. بانو تأکيد مي‌کند نه اسارت ما براي ما مايه خواري نزد خداوند و نه پيروزي تو دليل بر کرامت تو نزد اوست.

حيث رايت الدنيا لک مستوثقه و الامور متّسقة و حين صفا لک ملکنا و سلطاننا. فهملاً مهلاً انسيت قول الله تعالي و لا يحسبن الذين کفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما نُملي لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين

از آن جهت که ديدي دنيايت آباد و امور به کام تو مي‌رود و در اين زماني که (مي‌بيني) بر ما تسلط يافته‌اي؟ «تسلط بر ما براي تو ممکن و راحت شد).آهسته‌ باش، آهسته، آيا گفته‌ خداوند تعالي را فراموش کرده‌اي که فرمود: کساني که کافر شدند گمان مبرند مهلتي که خداوند به آنها داده به سودشان است. منحصراً به آنها مهلت داده‌ايم تا گناه بيفزايد و براي آنها عذابي خوارکننده است.

حضرت زينب کبري (س) در اين قسمت، اصلي از اصول مهم قرآن و سنتي از سنت‌هاي الهي را يادآوري مي‌کند. روند معمول حوادث خوش روزگار و به سامان بودن زندگي، همواره دليل قاطعي بر حقانيت و درستي نبوده و نمي‌توان به پايداري اين وضعيت اميدوار بود. براي همين، بانو تأکيد مي‌کند اگر دنيا و امور آن به کام توست و حلقه‌هاي زنجير زندگي يکي از پس ديگري دنبال هم مي‌آيند، دليل بر عزت تو پيش خداوند نيست. اين گشايش‌ها و شادي‌ها، مهلتي است که خداوند به گنهکار مي‌دهد تا گناه بيفزايد و به عذاب خوار‌کننده درآيد.

اَمِنَ الْعدل يا بن الطلقاء تخديرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبايا قد هتکت ستورهن و ابديت وجوههن تحدوبهن الاعداء من بلد الي بلد و يستشرفهن اهل المناهل و المناقل و يتّصفح وجوههن القريب و البعيد و الدني و الشريف ليس معهن من رجالهنّ وليّ و لا من حُماتهن حَمِيّ.

تحدو: به معناي به جلو راندن است.[36]

يستشرفهن: سربلند کرده به آنها نگاه کنند.[37] (نظر افکندن به چيزي که در بلندي قرارش داده‌اند که مردم به آن بنگرند).

المناهل: به مکاني مي‌گويند که در آنها قافله‌اي فرود آيد مانند کاروانسراها.[38]

المناقل: به کساني اطلاق مي‌شود که افراد را از مکاني به مکاني عبور مي‌دهند. بنابراين معناي عبارت اين مي‌شود: ساربان‌ها، راه‌بلدها و کاروانسراداران به آن‌ها بنگرند.

يتّصفح: به معناي بررسي دقيق يک چيز است. در عبارت بانو يعني هر کسي با دقت به صورت‌‌هاي دختران رسول الله (ص) نگريست.[39]

«آيا عدالت است اي پسر آزاد شدگان، که زنان و کنيزان خود را در پرده کرده‌اي و دختران پيامبر را به سان اسيران گرداندي، حجاب‌هايشان را هتک کردي و روي آنها را مکشوف ساختي، دشمنان آنها را، به زجر، شهر به شهر سوق دادند، ساربانان و قافله‌ها به آنها نگريستند، نزديک‌ و دور، پست و شريف، به آنها نظر افکندند در حالي که از مردان و حاميان‌شان کسي همراه‌شان نبود.»

در اين جملات، حضرت زينب کبري (س) به عنوان الگوي زنان مسلمان و پاکدامن بر يکي از مسائل ضروري در رفتار جامعه‌اسلامي انگشت مي‌نهد. آن بانوي بزرگوار، يزيد را به صراحت توبيخ مي‌کند که چرا اسباب هتک حريم عفاف دختران پيامبر را فراهم کرده و آنها را در جلوي چشم نامحرمان شهر به شهر گردانده است. اين در حالي است که يزيد، ولو براي حفظ ظاهر زنان و کنيزان، خود را در پرده کرده است. نکته مهم در کلمات حضرت زينب کبري (س) اين است که بانو براي محکوم ساختن يزيد به دلايل ديني استدلال نمي‌کند چه اينکه او در لحظاتي قبل، دين را از اساس دروغ خوانده است؛ بلکه رفتار او را خلاف عدالت مي‌خواند. عدالت مفهوم شناخته‌شده و ارزشي فراتاريخي و فراديني است. در واقع حضرتش رفتار يزيد را در مقابل وجدان بشري محکوم مي‌نمايد. حضرت پس از آن براي تقويت ذهنيت تاريخي نسبت به ناجوانمرد‌ي يزيد مي‌فرمايد: تو در حالي دختران رسول الله را در جلوي چشم مردان شريف و پست چرخاندي که هيچ يک از مردان حامي آنها همراهشان نبود.

کيف يُرْتَجي مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکياء و نبت لحمه من دماء الشهداء و کيف يَسْتَبْطأ في بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشَنَف و الشَّنان و الإِحَن و الاضعان ثم تقول غير متأثم و لامستعظم:

لا هلّوا و استهلّوا فرحاً ثم قالوا يا يزيد لا تَشَلْ

چگونه اميد (رحم و مهرباني) باشد از کسي که جگر پاکان را جويده و از خون شهدا، گوشت بر او روييده است و چگونه کوتاه بيايد در دشمني با ما، کسي که به ما اهل البيت با کينه‌توزي‌ها و دشمني‌ها نظر کرده‌، پس بي‌محابا بگويي: بايد که اجداد من غريو شادي سر دهند و سپس بگويند يزيد دستت شل مباد.

يستبطأ: به معناي کند‌شدن سستي ورزيدن است.[40]

الشنف و الشنأن: هر دو کلمه به معناي دشمن داشتن هستند.[41]

الإحَن و الاضعان: الإحن جمع اِحْنَه است به معناي کينه[42] و اضعان جمع ضعن به معناي دشمني و بد‌خواهي.[43] استفاده از واژه‌هاي جمع براي نشان دادن کثرت و عمق کينه‌توزي‌هاي يزيد است.

در اين عبارت حضرت رفتار شنيع يزيد در بي‌احترامي به سر مبارک حضرت سيد‌الشهداء (ع) را تحليل کرده و با نگاهي چند‌جانبه علت‌هاي بروز آن را بيان مي‌نمايد.

عامل وراثت:

ژن‌ها هم صفات جسمي و هم برخي صفات رواني را منتقل مي‌سازند. از سوي ديگر، رفتار آدمي در شخصيت دروني او اثر مي‌گذارد. روايات از تأثير عمل خير و شر با استعاره‌اي، نظير پيداشدن ملکه‌اي سياه و سفيد در قلب آدمي سخن مي‌گويند.[44] اين استعاره از يک واقعيت حکايت مي‌کند. اين تأثير‌گذاري را نمي‌توان با کلمات تبيين نمود ولي در هر حال، مسلم است که رفتار آدمي در کانون احساسات باطني او (قلب) دگرگوني ايجاد مي‌کند. اگر رفتار نادرستي از کسي سربزند که پس از آن توبه ننمايد درون او مکدر مي‌شود. سياهي درون، مانع نفوذ نور الهي در باطن آدمي مي‌شود، در نتيجه شخص در ارتکاب رفتار نادرست‌تر مهيا مي‌شود و گناه بر گناه مي‌افزايد. حضرت زينب (س) مي‌فرمايد «از کسي که وارث زني جگرخواره است، زني که پر از سوء‌نيت و عمل شر نسبت به پاکان و شهداء است، همين عمل که تو کردي توقع مي‌‌رود.»[45]

عامل اجتماعي

انسان‌ها در مسير يادگير‌ي‌‌هاي اجتماعي خود، از محيط خانوادگي و محيط اجتماعي (شبکه دوستان و خويشاوندان محرک‌هاي فرهنگي مانند رسانه) تأثير مي‌پذيرد. بنابراين بخشي از هويت هر انسان را عامل‌هاي محيطي مي‌سازند. جامعه‌ شام، جامعه‌اي مملو از دشمني با اهل بيت (ع) است. عداوت، اعتراض و کينه، نسبت به خاندان نبوت و آل علي (ع)، بستر فرهنگي، تربيتي‌اي است که يزيد در آن رشد کرده و نسل به نسل اين عداوت را تجربه کرده است. خانواده و جامعه‌‌اي اين‌چنين، کسي را مي‌سازد که بدون احساس گناه و بزرگ‌شماري، رفتار نادرست خود، غريو شادي در کشتن آل الله سر داده و سر مبارک حجت خدا را هتک مي‌کند.

بي‌باکي در انجام گناه، يعني از ميان رفتن تمام حس‌گر‌هاي باطني و معنوي فرد. چنين حالت رواني زماني رخ مي‌دهد که فرد گناه را تکرار کرده و از توبه دوري نموده باشد. هر گناهي که آدمي مرتکب مي‌شود از نظر رواني نور معنا‌شناسي نسبت به معصيت را از فرد مي‌ستاند و به تدريج هيچ رفتاري را زشت و هيچ گناهي را بزرگ نمي‌شمارد.[46]

از سوي ديگر اگر کسي گناه بزرگي مرتکب گردد، گناهان ديگر را راحت‌تر انجام مي‌دهد. اگر چه تمام حرمت‌ها قرقگاه الهي‌اند که کسي نبايد به آن وارد شود[47] ولي در اين ميان، برخي گناهان کبائرند. پرهيز از کبائر، به مثابه سدّي در مقابل انجام گناهان صغيره است و يزيد بزرگ‌ترين گناه را مرتکب شده است.

و قد نکات القرحة و استأصلَت الشَأفَة باراقتک دماء ذرية محمد (ص) و نجوم الارض من آل عبدالمطلب

به تحقيق زخم سرباز کرد و ريشه کنده شد با خون‌هائي که از ذريه پيامبر و ستارگان زمين از خاندان عبد‌المطلب ريختي.

نکأت: به معناي خراشيده شدن و شکافته شدن زخم التيام نيافته است.[48]

القرحه با ضمه به معناي زخم است.[49]

الشأفة به زخمي مي‌گويند که در کف پا پديد مي‌آيد. سرباز مي‌کند و سپس از ميان مي‌رود. استيصال شافه، به معناي از ميان بردن و ريشه‌کن شدن اين زخم است.[50] کنايه از اينکه يزيد دست‌ خود را به خون آل الله فرو برده و خوبان اهل بيت (ع) را بن کن کرده است.

بانو، شهداي کربلا را به ستاره‌ها تشبيه نموده است. ستارگان هم مايه زينت آسمان و هم راهنمايان راه گم کردگان و دليل راهيابان هستند. پس خاندان پيامبر که بانو، به جناب عبد‌المطلب نسبتشان مي‌دهد، هم مايه زينت زمين و هم دليل‌هاي روشن براي راهيابي‌اند.

سپس زينب کبري سخت به يزيد عتاب مي‌کند و او را به ميعادگاه همه انسان‌ها از خوب‌ترين‌ها تا بدترين‌ها وعده مي‌دهد. در واقع معاد و روز واپسين، تراز زندگي انسان مؤمن است که همه مسائل زندگي‌اش را با آن ميزان مي‌نمايد. آنچه در اين ميان حائز اهميت است، سخن کوبنده بانو است که در قالب تعابير استواري معاد، پيامد ناديده گرفتن حق امام، کشتن ذريه رسول الله و مؤمنين، مسئوليت‌هاي اجتماعي جامعه اسلامي و تحقير پيوسته‌اش نسبت به کسي که به ستم‌ در جايگاه خليفه اسلامي تکيه زده متذکر مي‌شود.

فَلَتَرُدّن وشيکاً موردهم و لَتَوُدَنَ انک شللْتَ و بکمت و لم تکن قلت ما قلت و فَعَلتَ ما فعلت

دختر علي بر سر او فرياد زد: بزودي به اجدادت محلق مي‌شوي و آرزو مي‌کني کاش دستت شل و زبانت لال بود نمي‌گفتي آنچه گفتي و نکرده بودي آنچه انجام دادي.

سپس حضرت از يزيد رو برگرداند و در پيشاپيش وزيران و اعلام و اشخاص، يزيد و يارانش را نفرين کرد. تعبير مهم ديگر در خطله، تبيين واقعيت و پيش‌بيني نتايج رفتار شنيع يزيد است. جهاني که تحت اراده مطلق خداوند و از آنِ متقّين است، براي خود سنت‌‌هاي دارد که بر طبق آنها در هر حال، حق پيروز است. همچنان‌که گذشت، همواره واکنش رفتار‌هاي نادرست به صورت شکست و ناکامي، دير يا زود، به صاحبان گناه برمي‌گردد. اين در حالي است که صاحبان نيت خير و عمل خير به مقصد مي‌رسند. براي همين حضرت زينب کبري (س) با استفاده از ترکيب واقعيت و استعاره در عبارت ذيل نشان مي‌دهد که کشتن پاکان، در واقع ريشه کن کردن اهل باطل است:

فوالله ما فريتَ الاّ جلدک و لا جزرتَ الاّ لحمک

قسم به خدا که نکندي مگر پوست خود را و پاره‌ پاره نکردي مگر گوشت خود را.

سپس حضرت زينب (س) به يزيد فرمود: علاوه بر ناکامي و شکست در دنيا، در آخرت هم نتيجه عمل خود را خواهي ديد. همچنان‌که واکنش برخي گناهان، مانند ستم در همين دنيا به گنهکار برمي‌گردد، در سراي ديگر نيز عقوبت آنها پيش‌فرستاده شده است. بزرگي گناه و دامنه مسموم آن، عقوبت گناه را معين مي‌کند. اثر گناه در دنيا، اثر وضعي آن و عقوبت اخروي آن تجسم واقعي گناه است.

لترون علي رسول الله بما تحملت من سفک دماء ذريته و انتهکت مِنْ حرمته في عترته و لحمته ...

(طولي نمي‌کشد) که با اين بار سنگيني که از ريختن خون ذريه پيامبر و هتک حرمت اهل بيت او به گردن داري به ملاقات رسول خدا (ص) درآمده بر او وارد مي‌شوي... اما شهداي راه حق زنده‌اند.

تقابلي که در اين کلام است از محاسن کلمات حضرت بانو است. از يک سو با بيان پيامد‌هاي سوء رفتار دستگاه حاکم در دنيا و آخرت، شکست واقعي آنها را نمايان کرد و در مقابل با استناد به کلمات صادق خداوند فرمود آنها به مقصد خود درباره پاکان، به واقع ناکام ماندند. نهايت کار يک ظالم کشتن مظلوم است و حال آنکه شهيد نمي‌ميرد. واضح است که همه انسان‌ها با مرگ جسمشان در خاک و روحشان به دنياي ابدي رهسپار مي‌شود ولي تأکيد بر زندگي شهيد راه حق، به تفاوت ماهيت شهادت و مرگ اشاره دارد که چيزي فراتر از بقاي روح و فراغ از جسم است. بنابراين قاتل شهيد، اساساً پيروز نيست براي همين است که قرآن کريم تأکيد مي‌کند مؤمن به يکي از دو نيکي مي‌رسد يا شهادت يا پيروزي.[51]

فکد کيدک و اسْعَ سعيک و ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لاتميت وحينا و لا تدرک امدنا و لا تُرحض عنک عارها و هل رأيک الاّ فَنَد و ايامک الاّعدد و جمعک الاّ بدد. پس کيد خود را به کار گير و تلاش خود را به پا دار پس قسم به خدا ياد ما را محو نکرده ، وحي ما را نخواهي ميراند و به منتهاي کار ما نمي‌رسي واين ننگ را از دامان خود نخواهي شست نظر تو جز بي‌خردي نيست زمانه ( به کام تو) جز ايامي (کوتاه) نيست و جمع تو مگرگروهي) متفرق نيست.

فند: به رأي و نظر اشتباه و بي‌خردي مخصوصاً ناشي از کهولت يا بيماري اطلاق مي‌شود.[52] اين عبارت حاوي تحقير است.

بدد: به معناي متفرق است.[53]

کلام زينب کبري (س) به دادخواهي از خدا و رسول که رسيد، با عباراتي پر از شهامت روبه يزيد فرمود:

لئن جَرَتْ علي الدواهي مخاطبتک انّي استصغر قدرک و استعظم تقريعک و استکثر توبيخک لکن العيون عَبري و الصدور حّري

اگر چه فشارهاي روزگار مرا به سخن گفتن با تو وادار ساخت اما (بدان) که من تو را کوچک شمرده، سرزنش تو را بزرگ و صحيح دانسته و مي‌خواهم که تو را فراوان توبيخ نمايم اما (افسوس که) چشم‌ها اشکبار و سينه‌ها سوخته است.[54]

بزرگي اين کلمات و عظمت صاحب اين سخنان را زماني درک خواهيم کرد که بدانيم اينها سخنان زني موقر است که 18 داغ به دل مي‌کشد. زني که در آن واحد مسئول حفظ امانت‌هاي بزرگي مانند جان ولي خدا، حرمت دختران رسول الله (ص) و سلامت و عفت کودکان و بانوان مؤمن است، سخناني خطاب به حاکم ظالمي که براي ستمگري پروايي به خود راه نمي‌دهد.

فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء فهذه الايدي تنطف من دمائنا و الافواه تتجلّب من لحومنا...

کمال شگفت‌انگيزي است که سپاه پاک خدا به دست حزب شيطان کشته شدند پس اين دستان است که به خون ما رنگين است و اين دهان‌هاست که گوشت ما را جويده‌اند...

آغاز اين عبارت ما را به ياد جمله مادر گرامي بانو، حضرت فاطمه (س) مي‌اندازد، روزي که فرمود:

«عجيب است اين حادثه که انسان‌ها به تکيه‌گاهي است تکيه کنند و به دستگيره‌اي بي‌پايه بياويزند.»[55] علي که کوه رسالت بود را وانهاده و به سست عنصران اعتماد نمايند. به دنبال همين حادثه شگفت‌‌آور است که بازماندگان چنان حاکماني، خوبان را از حکومت کنار زده، در صورت اعتراض و مبارزه حق جويانه آنها را به شهادت رسانند.

در دنيا نيز اهل باطل، نداي حق را نمي‌توانند بميرانند. حضرت در عبارات پاياني اين خطبه به يزيد، بي‌هراس مي‌گويد: تمام کيد خود را به کار بگير و تمام وسع خود را خرج کن اما قسم به خدا نام ما را محو نخواهي کرد و وحي ما را نخواهي ميراند. روشن است که اهل باطل براي رسيدن به سراب دنيا همواره تا منتهاي کوشش خود رفته و از تمام ظرفيت‌هاي خود و فرصت‌هايي که کوتاهي‌هاي اهل حق برايشان فراهم مي‌آورد استفاده کرده‌اند اما تمام کوشش‌هاي آنها، حق را، نميرانده است. مبارزه‌طلبي و تحدي زينب کبري (س) همان تحدي قرآن است و اهل بصيرت زماني اين ندا را شنيدند که در ظاهر اقتدار با ظالم و قاتل است.

نکته مهم ديگري که در کلمات بانو وجود دارد اين است که همواره باطل با ياري ديگران بر قدرت مي‌نشيند بنابراين در کلمات زينب کبري همواره سهم کساني که نردبان به قدرت رسيدن ظالمان هستند برجسته و آنها توبيخ مي‌شوند. براي همين حضرت تأييد مي‌کند: و سيعلم من سوّي لک و مکنّک من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلاً.

--------------------------------------------------------------------------------

پي‌نوشت:

[1] . کل يوم عاشورا و کل ارض کربلا.

[2]. نومهم سمود و کحلم دموع بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم. نهج البلاغه.خ2

[3]. شيخ مفيد، امالي، ص 366 - محمد بن الطوسي، امالي، ص 91

[4]. شيخ مفيد، الارشاد، ج 2، ص 113 –علي بن عيسي اربلي، کشف الغمه، ج 2، ص 63

[5]. سيد بن طاووس، اللهوف علي قتلي الطفوف، ص 160- احمد بن علي طبرسي، الاحتجاج، ج 2، ص 307

[6]. شيخ مفيد، امالي، ص 366.

[7]. ابن اثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج 2، ص 9.

[8]. همان، ص 16.

[9]. همان، ج 3، ص 47.

[10]. ابن اثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج 2، ص 505.

[11]. مجادله، 21.

[12]. هود، 49

[13]. مائده، 64.

[14]. حج، 38.

[15]. لئن شکرتم لازيدنکم (ابراهيم، 7).

[16]. نحل، 92.

[17]. محمد‌ بن يعقوب فيروز‌آبادي، القاموس المحيط، ج 2، ص 92.

[18]. ابن منظور، لسان العرب، ج 2، ص 35.

[19]. همان،‌ ج 14، ص 283.

[20]. فاطمة سيدة نساء اهل الجنة ان ابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين (محمد محمّدي ري شهري، ميزان الحکمه، ج 1، ص 74).

[21]. اين قاعده‌اي است که مادر اين شهيد نيز در خطبه فدکيه به آن استناد جسته است: الم يحفظ المرء في ولده.

[22]. نور، 36.

[23]. الامام السحاب الماطر و الغيث الهاطل ... و العين الغزيره و الروضة، الامام الانيس الرفيق و الوالد الشفيق و الاخ الشقيق و الام البرّة بالولد الصغير و مفزع العباد في الداهيه الناد... (محمد بن يعقوب کليني، کافي، ج 2، ص 286 همچنين ر.ک نهج البلاغه، خ 152 و کافي ج 2، ص 300 و 301 و 273 و 274.

[24]. نهج البلاغه نامه 77.

[25]. ابن منظور، لسان العرب، ج 4، ص 72.

[26]. آذر‌تاش آذر‌نوش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي، ص 163.

[27]. محمد محمدي ري شهري، ميزان الحکمه، ج 1، ص 78.

[28]. محمد باقر مجلسي، بحار‌الانوار، ج 26، ص 1 و 2.

[29]. زماني که جناب علي اکبر به ميدان مي‌رفت حضرت سيد‌الشهداء7 به درگاه خداوند عرضه داشت که: خدايا شاهد که شبيه‌ترين افراد به رسول مکرم را به ميدان فرستادم. سيد بن الطاووس، اللهوف علي قتلي الطفوف، ص 113

[30]. ابن منظور، لسان العرب، ج 10، ص 263.

[31]. ابن اثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج 3، ص 446.

[32]. انسان، 30.

[33]. مائده، 64. هر گاه آتشي بيفروزند خداوند آن را خاموش مي‌کند.

[34]. نساء، 79. هر خيري به تو رسد از جانب خداست و هر ناگواري به تو رسد از خود توست.

[35] ليت اشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل

قد قتلنا القوم من ساداتهم و عدلنا ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک و لا خبر جاء و لا وحي نزل

لست من خندف ان لم انتقم من بني احمد ما کان فعل (محمد بن علي بن بابويه ملقب به شيخ صدوق، امالي ، ص 167

[36]. ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 269ـ270.

[37]. ابن منظور، لسان العرب، ج 7، ص 92. آذر‌تاش آذر‌نوش، فرهنگ معاصر فارسي ـ عربي، ص 328. البته گاهي اين تعبير را براي حکايت از نگاه انسان به کسي که ذاتاً بلند‌مرتبه است، به کار مي‌برند. اما ظاهراً منظور بانو در اينجا آن است که دختران اهل بيت را در معرض ديد و توجه قرار داده‌اي.

[38]. ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 310.

[39]. آذر‌تاش آذر‌نوش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي، ص 366.

[40]. همان، ص 40.

[41]. ابن الاثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج 2، ص 505 و 503.

[42]. همان، ج 1، ص 27.

[43]. آذر‌تاش آذر‌نوش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي، ص 385.

[44]. امام صادق7 فرمود: اذا اذنب الرجل خرج في قلبه نکته سوداء فان تاب اِنْمَحَتْ و ان زاد زادَتْ حتي تَغْلِب علي قلبه فلا يفلح بعدها ابدا (محمد‌‌باقر مجلسي، بحار‌الانوار، ج 73، ص 327).

[45]. امام صادق7 ان الله اذا اراد بعبدٍ خيراً نَکَتَ في قلبه نکتة بيضاء فجال القلب بطلب الحق ثم هو الي امرکم اسرع من الطير الي وَ کرِه

خداوند چون خير بنده‌اي را بخواهد نقطه سفيد در قلب او ايجاد مي‌کند که در نتيجه آن دل در طلب حق به گردش در‌آيد آن گاه شتابنده‌تر از پرنده‌اي که به آشيانه‌اش رسد به عقيده شما (عقيده حق) مي‌گرايد. (محمد باقر مجلسي، بحار‌الانوار، ج 78، ص 292).

امام باقر7 الذنوب کلها شديده و اشدها ما نبت عليه اللحم و الدم محمد بن يعقوب کليني، الکافي، ج 2، ص 270.

[46]. امام کاظم7: لا تستقلوا قليل الذنوب فان قليل الذنوب مجتمع حتي يکون کثيراً (مفيد، امالي، ص 57؛ امام رضا7: الصغاير من الذنوب طرق الي الکبائر (بحار‌الانوار، ج 73، ص 353). امام باقر7: لا مصيبة کاستهانتک بالذنب و رضاک بالحاجة التي انت عليهما (تحف العقول، ص 286).

[47]. تقسيم‌بندي گناه به کبيره و صغيره منبع ديني (قرآني و روائي) داشته و قرآن و روايات اسلامي گناهان کبيره را شمارش کرده‌اند. قتل عمد مومن، تهمت به زن پاکدامن، فرار از ميدان جهاد، ناحق خوردن مال يتيم، رباخواري (پس از آگاهي از صحت آن) و هر آنچه که در قرآن کريم بر آن عذاب آتش قرار داده شده است. تعرب بعد از هجرت (که نشاني از ارتداد بود) گناه کبيره هستند. اما در عين حال بزرگ و کوچک دانستن گناه به نوع نگرش فرد به ساحت خداوند متعال بستگي دارد. در روايت آمده است مؤمن گناه خود را چون تخته سنگي بزرگ مي‌بيند که مي‌ترسد به روي او بيفتد و کافر گناه خويش را مانند مگسي مي‌بيند که از جلوي بيني‌اش رد شود. (محمد محمدي ري‌شهري، ميزان الحکمه، ج 1، ص 398).

[48]. ابن منظور، لسان العرب، ج 14، ص 275.

[49]. ابن منظور، لسان العرب، ص 89.

[50]. همان، ج 7، ص 6. اين ترکيب در نفرين بر کسي هم به کار مي‌رود. در برخي کتب شأفه به معناي ريشه و اسيصال شأفه به معناي نابود ساختن معنا شده است. ر.ک: آذر‌تاش، آذر‌نوش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي، ص 315.

[51]. قل هل تربصون بنا الاّ احدي الحسنين (توبه، 52).

[52]. ابن منظور، لسان العرب، ج 10، ص 332. آذر‌تاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي، ص 517.

[53]. محمد بن يعقوب فيروز‌آبادي، القاموس المحيط، ج 1، ص 542.

[54]. الامام الباقر7 في کتاب امير‌المؤمنين7 ثلاث خصال لايموت صاحبهن حتي يري وبالهن: البَغْي (ستم) و قطيعة الرحم (بريدن پيوند خويشاوندي) و اليمين الکاذبة (سوگند دروغ) (حسين نوري، مستدرک الوسايل، ج 5، ص 316).

[55] محمد باقر مجلسي، بحارالانوار، ج 43،ص 185

فهرست منابع

1. قرآن کريم

2. نهج البلاغه

3. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربي ـ فارسي بر اساس فرهنگ عربي ـ انگليسي هانس ور، تهران، نشر ني، 1379.

4. ابن اثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، جلد سوم،قم،اسماعيليان1364.

5. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بيروت، لبنان، دار احياء التراث العربي، 1408هـ.ق.

6. اربلي، علي بن عيسي، کشف الغمه، تبريز، کتابخانه بني هاشمي، 1381.

7. بابويه قمي، محمد بن علي، امالي، تهران، انتشارات کتابخانه­ي اسلاميه، 1362.

8. \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_، من لايحضره الفقيه، قم، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه، سوم، 1413.

9. حر عاملي، محمد‌ بن حسن، وسايل ‌‌الشيعة الي تحصيل مسائل الشريعه، موسسه آل البيت:، احيا التراث، قم، 1416هـ.ق.

10. حرّاني، ابو‌محمد‌ حسن‌بن‌علي‌بن‌حسين، تحف العقول عن آل الرسول؛ تهران، کتابچي، 1364.

11. سيد بن طاوس، اللهوف علي قتلي الطفوف، تهران، انتشارات جهان، .1348

12. شيخ مفيد، محمد بن نعمان عکبري، الارشاد ( دو جلد در يک مجلد)، قم، کنگره­ي شيخ مفيد، 1413 ه.ق

13. \_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_، امالي، قم، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي، 1364.

14. طبرسي، احمد بن علي، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضي، 1403 ه.ق.

15. طوسي، محمد بن حسن، امالي، قم، دارالثقافه، 1414 ه.ق.

16. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1412هـ.ق.

17. کليني، محمد بن يعقوب، اصول کافي، دارالکتاب الاسلاميه، قم، 1365.

18. مجلسي، محمد تقي، بحارالأنوار، تهران، دار الکتاب الاسلاميه، 1362.

19. محمدي ري‌شهري، محمد، ميزان الحکمه، ترجمة حميد‌رضا شيخي، قم، دار‌الحديث، 1379.

20. مصطفي، ابراهيم، معجم الوسيط، استامبول، دار الدعوه، 1414 هـ.ق.

نوري، حسين بن محمد تقي، مستدرک الوسايل و مستنبط المسائل، قم، موسسه آل البيت:، 1407 هـ.ق.